

اخیرا کتابی با عنوان «محمد رسول الله (ص)» توسط نشر ثالث به چاپ رسیده است. روی این کتاب نام لئون تولستوی به عنوان نویسنده و عطا ابراهیمی راد به عنوان مترجم آمده است. (تهران، نشر ثالث، ۱۳۸۵)

این کتاب تلاشی است برای به دست آوردن دیدگاههای این نویسنده بزرگ روس درباره اسلام. آن هم بر اساس برخی از اسناد و مدارکی که بعد از مرگ وی و حتی بعد از سقوط دولت کمونیستی به دست آمده است.

بخشی از آن، ترجمه‌ای است که تولستوی از تعدادی از روایات پیامبر (ص) انجام داده است. این مجموعه حدیث در کتابی که یک هندی مسلمان نوشته بوده وجود داشته، و تولستوی که از این احادیث خوشش آمده، آنها را به روسی ترجمه کرده است.

علاوه بر این چندین نامه هم در این کتاب درج شده است، که می‌تواند نگاه تولستوی را نسبت به اسلام نشان دهد. کتاب یاد شده یک مقدمه از «هاکان آل بایراک» رئیس کانون نویسندگان ترکیه دارد؛ که ضمن آن، از عطا ابراهیمی راد که این اثر را به فارسی ترجمه کرده، تشکر کرده است.

مقدمه بعدی از آقای ابراهیمی راد است که می‌نویسد: سال گذشته وقتی در جمع کانون نویسندگان و شاعران ترک در شهر آنکارا خبر مسلمان شدن تولستوی را شنیدم، موضوع فوق را باور نکردم و دنبال دلائل گشتم. تا این کتاب را به من نشان دادند. عنوانش بود: «رساله گمشده تولستوی». این کتاب توسط راسیح ییلماز از روسی به ترکی در آمده است. در مقدمه او آمده است که کتاب حدیث یاد شده توسط عبدالله السهروردی نوشته شده بوده و تولستوی آن مجموعه حدیث را به روسی ترجمه کرده است. در اینجا همان احادیث به فارسی ترجمه شده است (ص ۳۸ - ۵۸).

عارف ارسلان هم در سال ۲۰۰۵ مقدمه‌ای بر متن ترکی این کتاب نوشته و در آن از ایمان تولستوی سخن گفته است.

اما آنچه در اینجا انتخاب کرده‌ایم، نامه‌ای است که مادری برای تولستوی نوشته و درباره مسلمان شدن فرزندان با وی مشورت کرده است.

تولستوی در پاسخ وی، مقایسه‌ای میان اسلام و مسیحیت کرده، که جالب توجه است.

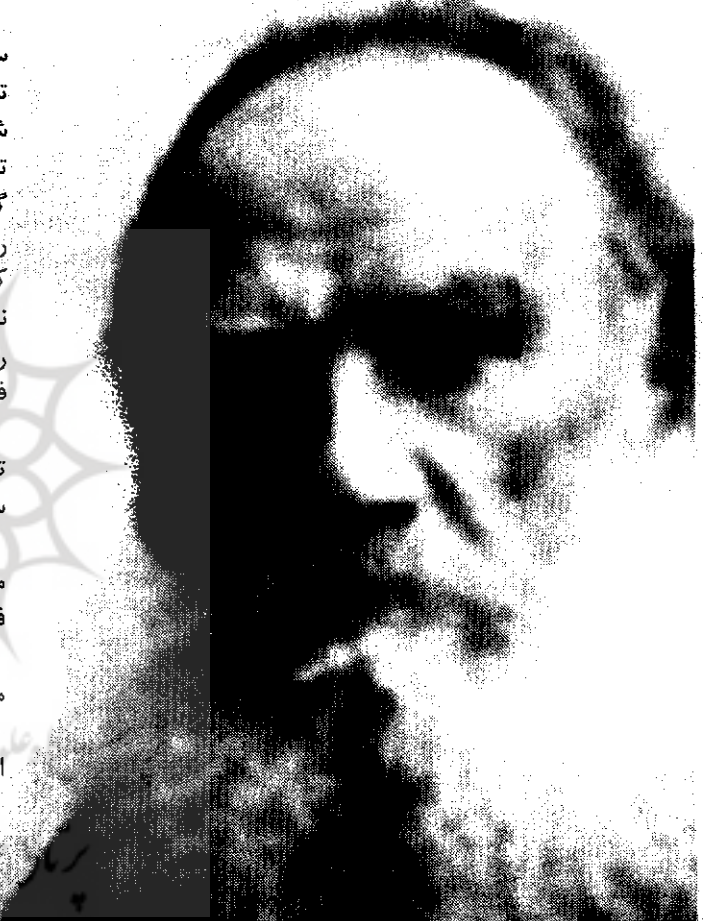
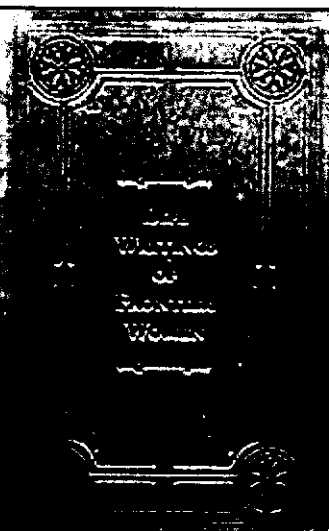
پیش از نامه مادر، مقدمه‌ای آمده، و سپس متن نامه این مادر و پاسخ تولستوی در ادامه آمده است.

در قلبمان نوری از خدا هست که نام آن وجدان است. «تولستوی»

### نامه‌ای به تولستوی

شش سال زمان سپری شده است. ولی در این مدت نسبتاً طولانی نه قلب ابراهیم

# اسلام و مسیحیت از نگاه تولستوی



خوش نباشد، در این امر، با اینکه خواست قلبی مان بود، دیری بماندیم. پدرم (ابراهیم آقا و کیلاوا) و مادرم (یلنا و کیلاوا) به این نتیجه رسیده بودند که هیچ کس به غیر از نویسنده هوشمند و اندیشمند بزرگ، یعنی تولستوی، نمی تواند به این پرسش پاسخی درست و جامع بدهد.

اواخر زمستان ۱۹۰۹ میلادی، مادر خانواده یلنا و کیلاوا نامه‌ای از تفلیس به تولستوی می نویسد و وضعیت فعلی خانواده را برای نویسنده مشهور تعریف می کند.

«استاد بزرگ دوست داشتنی آقای لئو تولستوی!» در ابتدای نامه به دلیل اتلاف وقت با ارزش شما و همین طور مشغول کردنتان برای مطالعه این نامه معذرت می خواهم. می دانم که انسانهای بسیاری زیادی همانند من از شما سؤالاتی می کنند و به رغم این که به موضوع فوق کاملا اشراف دارم، من نیز وقت شما را گرفته، و پرسش خود را مطرح می کنم. دلیل این پرسش آن است که زندگی پرفراز و نشیب در برابر من مسئله‌ای را قرار داده است که از حل آن ناتوانم. من، به طور خلاصه، آنچه را از شما می خواهم توضیح می دهم:

من زنی پنجاه ساله و مادر سه فرزندم. همسر من مردی مسلمان است، اما عقد و ازدواج ما مطابق آداب و آیین اسلام جاری نشده است و طبق قوانین موجود، به صورت قانونی زن و شوهر می باشیم. فرزندان مشترک ما پیرو دین مسیح هستند. دخترم سیزده سال دارد، یکی از پسرهایم بیست و سه ساله است و در انستیتوی تکنولوژی پترزبورگ تحصیل می کند. پسر دیگرم بیست و دو ساله است و در مدرسه نظامی آلکسیو مسکو در حال گذراندن دروس است. پسرانم برای گرویدن به دین پدری خود از من اجازه می خواهند. من چه می توانم بکنم؟ می دانم طبق قوانین جدید مملکت، این امر، ممکن است. و از سویی، رفتار دولت را نسبت به خارجیانی همچون ما، به خوبی می دانم. این اندیشه پسرانم، به دلایل کوچک و یا درگیریهای خانوادگی نیست. از طرفی، دلایل مالی و نیز رسیدن به مقاماتی در جاهایی نیز، سبب این اندیشه در آنها نشده است. ولیکن چیزی که بسیار نمایان است آنکه، آنان به دلیل تاتار بودنشان می خواهند به مردم خود، که همواره در تاریکی و جهالت بوده‌اند، یاری کنند. به نظر آنها، اگر بخواهند با مردم خود، همپا و برابر باشند، باید مسئله دینی خود را حل کرده، مانند آنها مسلمان باشند. اما هراس من از اینجا شروع می شود. زیرا می ترسم با تفکری که دارم برای آنها الگویی غلط باشم. با این درد، روزها و شبها را می گذارم.

آه‌ای کاش می توانستم دردهایی را که در زندگی کشیده‌ام، برای شما بیان کنم... من مادری هستم که

آقا که پدر است آرام می گیرد و نه آرامشی نصیب یلنا و کیلاوا که مادر است می شود. دغدغه‌ای که مادر و پدر را به خود مشغول داشته است، این است که پسر آنها پیرو و خدمتگزار چه دینی می شود؟ خداوند در این زمان به آنها پسر سوم را نیز عطا کرده است و دختر آنها، ریحان، سیزده سال دارد. باید کجا رفت و مصلحت کار را از که پرسید؟ دوایر دولتی آن موقع و همین طور آدمهایی که در امر دین فعالیت داشتند در شرایط آن زمان نمی توانستند پاسخ سؤالاتی این خانواده را بدهند.

ژنرال ابراهیم آقا دچار دغدغه‌ای جدی برای پرسش که آن زمان در انستیتوی تکنولوژی پترزبورگ تحصیل می کرد و نامش بوریس بود و همین طور برای برادر کوچک تر که کلب نام داشت و در مدرسه نظامی مسکو تحصیل می کرد داشته است.

«ما هر دو از کدام ملتها به حساب می آییم؟» این سؤالی است که همواره فکر این خانواده را به خود مشغول داشته است.

ابراهیم آقا و برادرش برای یافتن پاسخ این سؤال همواره به پدر و مادر خود رجوع می کردند و برای مراتب اضطراب خود راه چاره‌ای می جسته اند. ببینید آقای بوریس کیلاوا در این وضع چگونه مسئله را توضیح می دهد:

«دیگر نوزده ساله شده بودم. با وجود آنکه درگیریهای درسی مرا در خود غرق کرده بود، ولی ذهنیت و تفکر گرویدن به دین محمد(ص) و اسلام مرا لحظه‌ای رها نمی ساخت. شرایط سالهای ۱۹۰۵ و ۱۹۰۴ میلادی مرا به این امر بیشتر ترغیب می کردند. جنگ پر از شری بین روسیه و ژاپن مردم را مجبور کرده بود که در برابر حکومت و رژیم روسیه از برخی راههای لیبرالی استفاده کنند.

در سال ۱۹۰۴ قانون و مانیفست آزادی ادیان در روسیه به چاپ رسید. طبق این قانون کسانی که به هر دلیل از دین آبا و اجدادی خود یعنی دین پدر و یا مادر دست کشیده‌اند، این آزادی را دارند که دوباره به دین قبلی خود بازگردند.

به نظر می رسید می توان با برگه‌ای که حکم درخواست را داشت، این مسئله را به سادگی حل کرد. آدمهای با تجربه خانواده، ما یعنی پدر و مادرم، در سالهای اولیه که به پترزبورگ آمده بودیم مصلحت ندیدند که دینمان را که آن موقع پروسلاو، یعنی دین حاکم مسیحیت روسیه بود تغییر دهیم. مادرم نیز در نامه‌ای که به آقای تولستوی نوشته، در این مورد خود را بسیار دقیق و محافظه کار نشان داده بود. به دلایلی که ممکن بود اصلا برای من و خانواده چندان

دیوانه وار فرزندان خود را دوست دارد، و هم اینک که برای شما نامه می نویسم، چشمانم پر از اشک است. کم کم دارم عقل خودم را از دست می دهم و چاره‌ای به غیر از نوشتن به شما پیدا نکردم. فقط شما هستید که با ذکاوت و دانش خود می‌توانید راهگشای این مشکل ما باشید. با همهٔ اینها درد من می‌تواند برای شما بسیار معمولی و ساده باشد. ولی باور کنید حتی عنوان این درد، به من اضطرابی بیش از اندازه می‌دهد.

آقای تولستوی، شما در هیچ برهه‌ای از زندگی به اشخاصی مانند ما که انسانهایی کوچک هستیم پشت نکرده اید و همواره توصیه‌های خود را بدرقه اشخاصی مانند ما کرده اید. به این دلیل که برای من بسیار روشن است، از فکر خود مددگرفته و جسارت آن را یافتم تا برای شما بنویسم. مرا با سخنان تسلی دهندهٔ خود آرام کنید. بسیار معذرت می‌خواهم که وقت گرانبهای شما را گرفتم و باور کنید که این راه، تنها به خاطر عشق مادری نسبت به فرزندانم انجام داده ام. کسی که با تمام قلبش به شما ایمان دارد:

«یلنا یفسیموونا وکیلاوا»  
تفلیس، خیابان اوج بنی پری لوک ۱، خانه ۸

## مسلمانی در برابر مسیحیت ارزش بسیار بیشتری دارد

پاسخ تولستوی

تولستوی در تاریخ ۱۵ مارچ ۱۹۰۹ در پاسخ به نامه یاسنایا پولیان چنین می‌نویسد:

به خانم یلنا یفسیموونا (واکیلاوا)

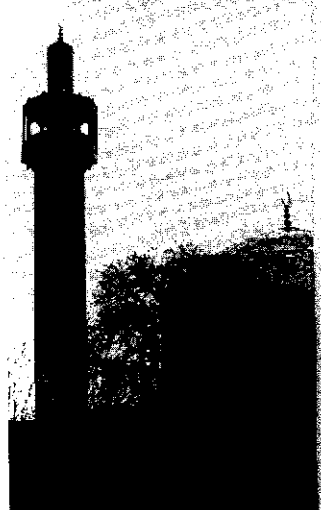
لازم است که از تمایل پسران شما مبنی بر کمک به مردم تاتار در اینجا تشکر و تقدیر بسیار کرد. در امتداد و به موازات این خواست انسانی، گرایش آنها به دین اسلام و تابعیت از آیین محمدی نیز بسیار ضروری است. نباید فراموش کرد با اینکه دولت آزادی دین را برای مردم روا داشته است و اینک، از هیچ کس بابت گرایشش به دین سؤال و یا مؤاخذه‌ای انجام نمی‌شود، ولی آنان که به دین اسلام منسوب هستند باید آیین و قوانین و آداب دین، دانسته‌های خود را منتقل کنند. در همین رابطه باید گفت پسران شما که از دین قبلی خود یعنی مسیحیت دست کشیده‌اند و دین خود را عوض کرده و مسلمان شده‌اند، مجبور به ارائه دلایلی به دیگران نیستند؛ و این خواست منطقی و خصوصی آنهاست و مسئله‌ای است بین آنها و خدای ایشان. این ضروری است که نباید احساس شرم و یا گناه در مورد این انتخاب به خود راه دهند. در این مورد من هم هیچ نمی‌توانم گفت، و اینکه پسران شما به حکومت در مورد تفویض دینشان خبری می‌دهند و یا نه، و آیا این ضروری است و یا نه، نمی‌توانم چیزی بیان کنم.

در مورد اینکه دین اسلام و تعلیمات محمدی در مقابل مسیحیت بسیار با ارزش‌تر و دارای مقامی والاتر است و خصوصیات بیشتری دارد و اینکه فرزندان شما در راه این تفکر آسمانی خدمت می‌کنند، با تمام قلبم با آنها بوده، [با آنان] همفکر [م] و به آنها تبریک می‌گویم.

هم اینک کسی که این سطور را برای شما می‌نویسد یک مسیحی است؛ و با اینکه به تعلیمات مسیحیت بسیار مشکل است، باید بگویم که دین اسلام و تعلیمات محمدی با تمام خصوصیاتش و آن چنان که در ظاهر دیده می‌شود بسیار بسیار از مسیحیت کامل‌تر و با ارزش‌تر می‌باشد. حداقل، خصوصیات ظاهری دین اسلام با مسیحیت اصلاً قابل قیاس نیست. اگر بر فرض مثال برای هر انسانی این امکان وجود داشت که در میان دو دین اسلام و مسیحیت یکی را برگزیند و خدای خود را با آن دین پرستش نماید، باید ابتدا فکر می‌کردیم که پرستش کلیسا، ایمان به حضرت مریم و پرستش او، پرستش غیر مسیح و ایمان به خداوند، همه با هم امکان ندارد؛ و این چندگانگی در پرستش، مخالف دین توحیدی است. در صورتی که در مقابل آن، دین اسلام وجود دارد که در آن، تنها پرستش خداست و بس. و همین دلیل است که دین اسلام را نسبت به مسیحیت برتر می‌کند و هر انسانی که عقل سلیم و هوش نیکو دارد، در این انتخاب حتماً باید اسلام را برگزیند، نه دین دیگری را.

برای فرد فرد آدمها که در دنیا زندگی می‌کنند، دین و وظیفه‌ای دارد. و با آن شعور دینی است که انسانها رشد بیشتری می‌کنند و مانند هر آنچه در زندگی می‌بینیم آدمها نیز بلوغ خود را باید مدیون دین بدانند.

برای آنکه دین بتواند این تکامل را راحت‌تر و سریع‌تر انجام دهد، باید دین هر چه ساده‌تر و با زبانی باشد که همه بتوانند آن را بفهمند. از زمانهای گذشته و قدیم تا امروز، وظیفه فیلسوفان و مفسران و عالمان دینی این بوده است که اساسی را که در دینها توسط خداوند بنا شده با زندگی روزمره و یا مسائل روز همراه نمایند. در موازات این سخن است که مثلاً در کتابهای هندوها و یا بعدها در تورات موسی و تعالیم بودا، کنفوسیوس، مسیحیت و اسلام، درسها و یا تعلیمی داده شده است. اینها همهٔ دین را از معنای ظاهری آن جدا کرده و به اندیشه‌های عمیق، ولی ساده تبدیل کرده‌اند. البته مبلغان و یا خدمتگزاران ادیان، مسئولیتی بسیار بزرگ برگردن داشته‌اند. در تاریخ، مبلغانی بوده‌اند که برای هر دینی تلاش بسیار - در نشان دادن حقیقت، همچون شفافیت و عمق و سادگی - داشته‌اند؛ و بر عکس نیز دیده شده که این حرفها تنها برای منافع شخصی و یا قومی بوده است. ولی هیچ گاه نباید فراموش کرد که اگر مبلغ دینی در راه آن دین اشتباه می‌کند و یا خلافی از او سر می‌زند، این نشانه آن است که تمام گفتار و یا کردار و



پندار او غلط است. و اگر معتقد به تفکری باشیم، معنای آن این است که چیزی را نباید واقعیت دانست و بدان باور داشت. و همان است که سبب می شود دیدن و درک واقعیت بسیار بسیار دشوار شود.

هر چه تحریفاتی که در دینها شده است ادامه دارد، انتقادات نیز بر آنها بیشتر وارد می شود. در مقابل این اعتراضات و انتقادات و تحریفات، کسانی که ساکت نشسته اند زیادتر می شوند. در نتیجه، کشف و اثبات حقیقت از ناحیه خدمتگزاران دین سخت تر می شود. به همین دلیل است که در دینهای قدیمی و باستانی معجزات بسیار زیادند. بیشتر از همه، این معجزات را می توان در دین سامیها و بعد از آن در یهودیت و کم تر از آن در آیین بودا و تعلیمات کنفوسیوس و آیینهای تائوئیسم و کم تر، از اینها در مسیحیت و باز کمتر در دین آخر یعنی دین اسلام جست. دلیل دیگر برای بهتر بودن اسلام نیز شاید همین است.

از اینها که بگذریم، دین اسلام دور از مسائل غیر طبیعی است. در رأس آن، حضرت محمد (ص) وجود دارد که در تعلیمات خود اساس تمام ادیان مقدس را در خود دارد و با خیلی از حقایق دین مسیحیت نیز همگامی و نزدیکی دارد. زیرا پایه ادیان الهی خداست. تعالیم ادیان نیز در جهت تشویق انسانها در ایمان به خداست. بنابر این آنچه این تبلیغ و وظیفه را بهتر به انجام برساند، احترام بیشتری خواهد داشت. و آن، دین اسلام است.

مرا بیخشید که این چنین مفصل و طولانی می نویسم. دلیل آن است که شما عقاید مرا دانسته و آنها را به پسران خود منتقل کرده و آنها را در مسیر تعالی راهبر باشید. ماهیت اصلی دین، حقایق است. حقایقی که بر تاریکیها پرتو افکننده و زیباترین کاری که انسانها می توانند انجام دهند ایمان به این حقایق و در کل به دین است. اگر فرزندان شما وظایف خویش را همانند وظیفه ای انسانی و خانوادگی انجام دهند، زندگی پر از آرامش و نیکویی می شود.

اینجانب نمی دانم که فرزندان شما دانش و دانستیهای مربوط به ادیان و به خصوص اسلام را تا حدی می دانند و یا اصلا اطلاعی از آن ندارند. جواب این پرسش هر چه باشد، فرقی نمی کند. زیرا کتابها و منابعی هست که به فرزندان شما در هر چه بهتر شناختن ادیان و خصوصا اسلام یاری خواهد رساند. ولی فراموش نکنیم که بعضی از روشها وجود دارند که با نام اسلام و یا دین آمادگی کامل دارند تا انسانها را به راههای غلط رهنمون شوند. از اینها مثلا یکی بهائیت است که ابتدا با نام اسلام در ایران ظهور کرده و بعدها به سرزمینهای آسیای صغیر آمده است و در آنجا بازوهای خود را تقویت نموده. بهائیت از نام بهاء الله که در عکا زندگی می کند، گرفته شده است. این آیین در ایران در سالهای ۱۸۹۲-۱۸۱۷ توسط میرزا

حسین علی به وجود آمده است. این شخص در سال ۱۸۶۳ در بغداد و قبل از آن در تبریز ادعای پیغمبری و نبوت کرده است و به همین واسطه، دولت ایران او را تبعید و او در امپراتوری عثمانی به زندگی خویش ادامه داده است. بعد از مرگ او پسرش عبدالبهاء ادامه داده راه پدر شده است. طریقت بهائیت بعدها تلاش کرده به صورت دین خود را نشان دهد. بهائیت از یهودیت و مسیحیت نیز نکته هایی را در بر گرفته است. بهائیان سعی می کنند در روز، سه بار نماز بخوانند. کعبه را به عنوان قبله قبول ندارند و جایی را که بهاء الله در آن ساکن است به عنوان قبله پذیرفته اند. دو کتاب مقدس دارند که به آنها اقتدا می کنند. یکی بیان و دیگری کتاب اقدس است. این باور، باطل است و از طرف کسی نباید مورد پذیرش قرار گیرد.

دین دیگری که از آن به نام اسلام باید دوری کرد، آیینی است که ابتدا در شهر کازان ظهور کرده است و مریدان و طرفداران آن خود را «واسیویچ» نام نهاده اند، یعنی قشون خداوند. اینها نیز در ابتدا خواسته اند باورهای خویش را در قالبهای انسانی و باور به دوستی بنا کنند، اما با این تصورات و باورها، دشمنی کرده اند و پیروی از آنها با هر نامی چون اسلام و یا دین دیگر خطاست.

اگر افکار من، حداقل موجب نادیده گرفتن ایده های غلط باشد خیلی خوشحال می شوم. و در خاتمه از شما و یا فرزندانتان خواهش می کنم مرا در جریان فعالیتهای خود قرار داده، بدین وسیله مرا ممنون و خوشحال نمایید.

### لئو تولستوی

همان طور که دیده می شود نامه مادر، تولستوی را بیش از حد به هیجان آورده است. این را از نامه بیش از چهار صفحه ای تولستوی که با عجله نوشته شده، می توان فهمید. جواب دندان شکن و صریح تولستوی مبنی بر اینکه دین اسلام از مسیحیت و تعالیم آن والاتر است و اینکه دین اسلام را نمی توان با مسیحیت مقایسه کرد، اضطراب خانواده ای که نامه را نوشته، از میان بر می دارد.

بعدها در زاگاف گاز یای تغلیس، در اداره روحانی، فرزندان ژنرال ابراهیم آقا و کیلاوا از طرف امام آن مرکز اسلامی مورد پذیرش قرار گرفته و آقای میرزا حسین افندی کایب زاده، سند مهور و رسمی برای مسلمانی آنها صادر کرده است و بدین وسیله پدر آنها نام فرزندان را تغییر داده، بوریس به فاریس و کلب هم به غالب تبدیل شده است.

در سال ۱۹۷۸ میلادی که در شهر مسکو موزه ای به نام و برای لئو تولستوی گشایش یافت، پسر خانم یلنا و کیلاوا یعنی آقای فاریس نامه های فوق را به عنوان سند و مدرک به این موزه تقدیم داشت؛ که هنوز در موزه فوق نگهداری می شود.